

سلفی‌گری در پاکستان

سلفی‌گری در پاکستان

اگر چه در پاکستان مکتب غالب مکتب دیوبند است اما با نفوذ گروه‌های سلفی همچون اخوان المسلمین مصر و وهابیت عربستان، برخی از دیوبندی‌های پاکستان نیز به سلفی‌گری تمایل پیدا کرده‌اند. با در نظر گرفتن مشترکات دیوبندی با سلفی مانند توجه خاص به امر جهاد برای بازسازی وجهه مسلمانان و همچنین حذف دروس مبتنی بر عقل، می‌توان گفت این تمایل به سلفیت در آینده روند بیشتری به خود خواهد گرفت. در این مقاله به این مطلب به صورت مفصل پرداخته شده است.

مقدمه

گرچه سلفی‌گری به معنای عام و به عنوان یک جریان فکری سابقه‌ای دیرینه دارد، اما این‌گونه مطرح می‌شود که مختص جهان اسلام یا فرقه مذهبی خاصی نیست، بلکه در غالب مکاتب فکری و فرقه‌های دینی و مذهبی گونه‌ای از سلفی‌گری وجود دارد که می‌توان آن را بازشناسی کرد؛ هرچند ممکن است قضاوت یکسانی درباره نوع و شکل بروز آن وجود نداشته باشد. اگر در یک معنای عام‌تر سلفی‌گری را نوعی نگاه واپس‌گرایانه به گذشته ملت یا پیروان یک اندیشه و مکتب بدانیم، قابل تصور است که سلفی‌گری از تنوع قابل توجهی برخوردار باشد. در چنین نگاهی به سلفی‌گری، می‌توان گفت به لحاظ ذهنی و روانی ملت‌ها در مقاطعی از حیات تاریخی‌شان کم و بیش دوره‌های درخشانی از قدرت تأثیرگذار بر سرنوشت خود و سرنوشت سایر ملت‌ها را تجربه کرده‌اند. این‌گونه تجربه‌های تاریخی در ادوار بعدی که نوعی انحطاط گریبان این‌گونه ملت‌ها را گرفته، همواره بازگشت به موقعیت گذشته را به عنوان یک آرمان در اذهان زنده نگاه داشته است.

بنابراین، سلفی‌گری به معنای عام در ذات خود نه می‌تواند پدیده‌ای منفی باشد، آن‌گونه که منتقدان آن برداشت کرده‌اند، و نه پدیده‌ای کاملاً مثبت آن‌گونه که هواخواهانش تبلیغ کرده‌اند. به بیان دیگر، سلفی‌گری پدیده‌ای همچون سایر پدیده‌هاست که معمولاً در شرایط ویژه‌ای که یک ملت، یک امت یا جامعه خاص با بحران داخلی یا خارجی روبه‌رو می‌شود، بروز می‌کند و از طرف یک فرد اندیشمند تئوریزه می‌شود و مورد قبول جامعه بحران‌زده قرار می‌گیرد. به همین دلیل، کارشناسان بی‌طرف این رویکرد فکری را نتیجه فرایند یک اندیشه بحران‌زده و در عین حال افراطی می‌دانند. [1] چنین پدیده‌ای را تقریباً در تمام جوامع بشری می‌توان سراغ گرفت. ملت‌هایی که به هر دلیل در مقاطعی از حیات خود قدرت برتر بوده‌اند، ولی نتوانسته‌اند این قدرت برتر سیاسی، فکری یا ایدئولوژیک را در دوره‌های بعدی حفظ کنند، به گذشته افتخارآمیز پناه برده‌اند. به نظر می‌رسد این پدیده با پیچیدگی ذهنیت تاریخی انسان‌ها پیوندهای نزدیکی دارد. ذهن، گذشته‌ای را برجسته می‌کند و آن را نگه می‌دارد تا خاطره‌های خوشایند را بازگو کند. ذهنیت تاریخی ملت‌ها نیز از چنین روندی پیروی می‌کند.

دلیل اینکه سلفی‌گری، جدا از معنای خاص که اکنون در جهان اسلام آن را به عنوان یک مکتب فکری و فرقه مذهبی تلقی می‌کنند، در همه جوامع امروز نیز قابل ردیابی است، در همین

واقعیت نهفته است. البته شکل ظاهر، شیوه بیان و انتظاراتی که سلفی‌گری برای پیروان یک مکتب یا دین ایجاد می‌کند با مکاتب دیگر متفاوت است، ولی به لحاظ محتوا و ضرورت رویکرد جوامع به سلفی‌گری نشانه‌های یکسانی می‌توان سراغ گرفت. در میان نحله‌های مذهبی از آنجا که این پدیده با باورهای دینی سر و کار دارد، از عمق بیشتری برخوردار است و همین امر قضاوت درباره آن را دشوار می‌کند. سلفی‌گری برای هوادارانش خیر مطلق و یگانه راه رستگاری دنیا و آخرت تصور می‌شود و هر اندیشه و فکری که خارج از جهان‌بینی‌اش قرار گیرد، شر مطلق است و درهای سعادت دنیا و آخرت به رویش بسته می‌شود.

جالب‌تر اینکه در برداشت سلفی‌گری از هر وسیله‌ای که بتوان از طریق آن گمراهی را به راه راست هدایت کرد یا او را در صورت نداشتن قابلیت هدایت از بین برد، می‌توان بهره گرفت. بنابراین، هر حرکتی می‌تواند جواز شرعی پیدا کند، مشروط بر آنکه برآورنده مقصدی باشد که پیروان مکتب آن را غایت رستگاری دنیا و آخرت تصور می‌کنند. هر پدیده و هر حرکتی که بتواند چنین انگیزه‌ای قدرتمند در پیروانش به وجود بیاورد، در معنای عام آن سلفی‌گری است حتی اگر خود فرد یا جریان به آن اعتراف نداشته باشد و مجدّانه درصدد انکار آن برآید. اگر بخواهیم سلفی‌گری را در جوامع امروز با مثال‌هایی روشن‌تر سازیم، می‌توان در همه ادیان و مذاهب مطرح امروز جهان نمونه‌های عینی سلفی‌گری را به دست داد. در عالم مسیحیت صحبت از نوعی صهیونیسم است که به رغم داشتن تفاوت‌هایی با نمونه آن در دین یهود، نوعی بازگشت به ذهنیت عظمت‌طلبانه دین گذشته است. در دین یهود، صهیونیسم هر چند با سیاست گره خورده و به دلیل فجایعی که در فلسطین به بار آورده برای مسلمانان قابل درک‌تر شده است، در هر حال، نوعی بازگشت به گذشته‌ای است که یهود آن را در تمامی ابعاد مادی و معنوی آن ایده‌آل تصور می‌کند. جریان‌های راست در اروپا و آمریکا که تمدن و فرهنگ مسیحیت در آنها وجه غالب را دارد، نوع خاصی از سلفی‌گری را تجربه می‌کنند که تفاوت ماهوی چندانی با سلفی‌گری صهیونیستی در دین یهود ندارد. عین همین جریان را در دین هندو می‌توان دید که پیروان آن بازگشت به گذشته افتخارآمیز عصر «آشوکا» را تنها راه سعادت دنیا و آخرت خود می‌دانند.

در بخش عربی جهان اسلام در تأکید بر بازگشت به گذشته و سلف صالح بدون شک سهم اصلی از آن «ابن تیمیه» است که بیش از سیصد جلد کتاب تألیف کرده و اندیشه و آرای خود را در آنها توضیح داده است. زمینه‌های فکری سلفی‌گری را در واقع آموزه‌های مذهبی امام احمد بن حنبل که قرائتی جزمی‌تر از اسلام رایج به دست می‌داد، فراهم کرده بود. فقه حنبلی در کنار فقه حنفی، شافعی و مالکی در دنیای اسلام منشأ تحولاتی فکری شد که سلفیه از آن تأثیر پذیرفت. خاستگاه فقه حنبلی منطقه عربستان سعودی کنونی بود که ساکنان آن را اعراب سنتی تشکیل می‌دادند که به لحاظ روانی بازگشت به دوران طلایی یعنی سال‌های اولیه ظهور اسلام، برایشان بسیار جاذبه داشت.

«ابن تیمیه از منطق‌ستیزان و عرفان‌ستیزان مشهور عالم اسلام است و ما در این نوع اشخاص آدم عمیق و ژرف‌اندیشی سراغ نداریم. اکثر آنها به فلسفه نرسیده‌اند و با اندیشه‌هایی که بر خود آنها روشن نیست و برایشان مبهم و مجهول است، می‌جنگند. بعضی از ساده‌دلان و خوش‌باوران که خود نیز در علوم عقلی، حکمت و عرفان قدم راسخی ندارند، او را متفکری مستقل و آزاداندیش، مخالف تقلید کورکورانه و دشمن سرسخت هرگونه ضلالت و بدعت نامیده‌اند و گفته‌اند که او از قید تقلید آزاد است. حتی او را پیش‌کسوت نهضت‌های اسلامی خوانده و گفته‌اند او یک مصلح اجتماعی و احیاگر دینی، سفارشگر بازگشت به قرآن و مبارزه با تفکر یونان و منطق و مابعدالطبیعه ارسطو بوده است.» [2]

از همین قضاوت می‌توان پی برد که ابن‌تیمیه تا چه اندازه در عالم اسلام تأثیرگذار بوده است. آنچه تفکر سلفی ابن‌تیمیه را در مقابل تفکر شیعی قرار داده و بعدها در قرن دوازدهم ه.ق به وسیله محمد بن عبدالوهاب بازسازی شده احتمالاً موجب شده است که سلفی‌گری در میان اهل سنت در بسیاری از شعائر در تضاد با شیعه قرار گیرد. اگر بپذیریم ریشه مشکل در تفاوت برداشت در قبال آموزه‌ها و برداشت‌های فقهی است، در شرایط کنونی، سیاست در آن و در تشدید تضادها دخالت مؤثرتری داشته است. سلفیه در واقع اندیشه بازگشت به گذشته است و طرفداران این نظریه باور دارند که گذشته حاوی همه عوامل لازم و ضروری برای حل مشکلات است. [3]

جهاد اصل مشترک دیوبندی و سلفی‌گری

دو جریان فکری اخوان المسلمین مصر و سلفی‌گری عربستان سعودی که سرفصل‌ها و نقاط مشترکی دارند، به دنیای عرب محدود نماندند و در سایر کشورهای اسلامی نیز تأثیر گذاشتند. جماعت اسلامی که در شکل اولیه‌اش به وسیله مولانا ابوالعلا مودودی در شبه‌قاره هند باعث تحرک مسلمانان شد، تا حدی زیادی تحت تأثیر اخوان المسلمین مصر قرار داشت و مکتب دیوبندی در شرایط زمانی مشابهی تحت فشار استعمار خارجی و حذف مسلمانان هند از قدرت به وجود آمد. در واقع، این دو نحله فکری در عالم تسنن در پاسخ به شکست مسلمانان از قدرت نظامی برتر غرب شکل گرفتند و نگاه هر دو به بازسازی قدرت مسلمانان بود.

هرچند سرنوشت و موقعیت اخوان المسلمین در دنیای عرب و میزان نفوذشان در سایر کشورها کم و بیش روشن است، درباره مکتب دیوبندی و سلفی‌گری در شبه‌قاره هند ابهاماتی وجود دارد که این مقاله درصدد رفع آن است. پرسش بسیار مهم این است که آیا آنچه در افغانستان و پاکستان امروز یا در میان مسلمانان هند قابل رؤیت است، همان سلفی‌گری است که در قالب وهابیت برخاسته از عربستان سعودی تبلور خارجی یافته یا نه مکتب جداگانه‌ای موسوم به دیوبندی است؟ به ویژه آنچه اکنون در جریان سلفی وجه غالب را یافته، نوعی سلفی‌گری جهادی است که از درون سلفی اولیه سر برآورده است.

اگر بخواهیم جریان سلفی‌گری را با توجه به موضع‌گیری‌هایش در شرایط کنونی در نظر بگیریم، تقسیم‌بندی لوموند دیپلماتیک قابل قبول‌تر به نظر می‌رسد. از نظر لوموند دیپلماتیک، سلفی‌گری روندی بسیار مبهم و شامل سه گرایش [4] اصلاح‌طلبان، سنت‌گراها و جهادگران است.

آنچه مکتب دیوبندی را با سلفی‌گری در یک جهت قرار داده و باعث عدم درک درست حوزه عمل جداگانه این دو مکتب فقهی شده در بخش سوم جهادی آن است. هرچند هم اصلاح‌طلبان و هم سنت‌گرایان در شبه‌قاره هند و در میان مسلمانان شرق آسیا حضور دارند و هر دو نیز از متن سنت‌های مذهبی حنفی سرچشمه می‌گیرند و با نمونه حنبلی یا شافعی آن در عربستان سعودی و مصر تفاوت چندانی ندارند، از آنجا که هیچ‌یک در موضع مسلط تأثیرگذاری قرار ندارند، میدان را برای طرفداران جهاد باز گذاشته‌اند و این جهادگران هستند که هم در مکتب دیوبندی و هم در سلفی توجه بیشتری را به خود و افکار و عقایدشان جلب کرده‌اند. گذشته از این، برخی بر این باورند که دیوبندی‌ها از نظر اعتقادی شباهت کلی به وهابیت پیدا کرده‌اند. آنها مانند وهابیت در برابر سایر فرقه‌های اسلامی حساسیت زیادی نشان داده‌اند و از توحید و شرک تفسیر ویژه‌ای ارائه می‌دهند. [5]

به یک تعبیر، مسلمانان برای رفع فشار خارجی به عظمت گذشته روی آوردند و جهاد را به عنوان عامل اصلی بازسازی قدرت و موقعیت خود از متن ایدئولوژی بیرون کشیدند. از این رو می‌توان گفت «فلسفه جهاد» وجه مشترک وهابی هر دو مکتب جهادگر دیوبندی است. با این

حال، این سؤال مطرح است که آیا این شباهت کافی است که مکتب دیوبندی را با مکتب سلفی یکسان بدانیم و از تفاوت‌های آنها صرف نظر کنیم؟ واقعیت آن است که در این باره وحدت نظری نمی‌توان یافت. اگر چنین شباهتی را بدون چون و چرا بپذیریم، این سؤال مطرح می‌شود که توجه به اصل جهاد در سایر مکاتب فکری می‌تواند مجوزی برای یکسان فرض کردن آنها با وهابیت و سلفی‌گری جهادی باشد؟ گمان نمی‌رود که چنین باشد.

حادثه بیرونی که جهادگران دو مکتب را در شبه‌قاره هند به هم رساند، بدون شک نفوذ کمونیسم روسی به افغانستان بود. پاکستان از این نظر مهم است که این دو مکتب جهادگر در آن به هم رسیدند و موجب تحولاتی شدند که از قبل حتی تصور آن وجود نداشت. قومیت پشتون در پاکستان و افغانستان محور اصلی این پیوند است. مکاتب جهادگر دیوبندی و سلفی وهابی در قومیت پشتون بستر لازم را برای حرکت یافته‌اند، ولی نمی‌توان این دو مکتب را واقعاً در تمام ابعاد آن یکی دانست. بدین معنا که این دو تأثیرات متقابل بر یکدیگر دارند، ولی کاملاً یکسان دانستن آنها گمراه‌کننده است. دیوبندیسم مکتب خاص مسلمانان هند است که در پاسخ به قدرت استعماری انگلیس بعد از شکست قیام مسلمانان در بیروت هند در سال 1857 و انحلال رسمی قدرت امپراتوری مغول هند و تبعید بهادرشاه، آخرین امپراتور مسلمان هند به برکه به وجود آمده است. متفکرین حنفی‌مذهب هند در بررسی علل شکست مسلمانان به این نتیجه رسیدند که آنها جهاد را فراموش کرده‌اند و اگر می‌خواهند عظمت گذشته خود را احیا کنند، باید جهاد کنند. دو تن از علمای بزرگ هند مدرسه‌ای در دهکده دیوبند ایجاد کردند و محور اصلی بحث‌ها و درس‌ها را اصل جهاد قرار دادند.[6]

واقعیت آن است که مدرسه دیوبند موجب مکتبی شد که در سال‌های بعد تأثیرات قاطعی بر سرنوشت مسلمانان شبه‌قاره هند و حتی فراتر از آن کل جهان اسلام برجا گذاشت. دو پیامد دیوبند بسیار حائز اهمیت است:

1. توجه ویژه به امر جهاد در بازسازی قدرت مسلمانان؛
 2. حذف دروس علمی که از عقل ناشی و در مقابل شرع تصور می‌شد.
- اگر از مورد دوم صرف نظر شود که در هر حال با واقعیت‌ها هم‌خوانی نداشت و عامل بازدارنده رشد و توسعه مسلمانان بود، مورد اول که توجه به امر جهاد باشد، از قدرت تأثیرگذاری زیادی برخوردار شد و بعداً به استقلال پاکستان از هند در سال 1947 و جنگ و جهاد در افغانستان بعد از اشغال این کشور در سال 1979 به وسیله ارتش سرخ شوروی سابق کمک‌های شایانی کرد. تا قبل از این تاریخ، اندیشه سلفی - وهابی در پاکستان نفوذ چندانی ندارد و هرچه هست قدرت تأثیرگذاری مکتب دیوبندی است. گذشته از این، سلفی‌گری - وهابیت بیشتر مکتب عربستان سعودی تصور می‌شود که بیشتر سیاسی است تا مکتبی صرفاً مذهبی. اما بعد از اشغال افغانستان و شکل‌گیری اتحاد ضدشوروی بین مجاهدین افغان، دنیای غرب و اعراب، وضعیت متفاوتی در پاکستان به وجود آمد و سلفی جهادگر به شدت مورد حمایت قرار گرفت. ثروت اعراب و نیروی انسانی جهادگر باعث رشد آن بخش از مکتب شد که جهاد را از متن متون فقهی اهل سنت و حنفی‌مذهب‌ها بیرون کشیده بود. بدون شک، اندیشه‌های مولانا شاه ولی‌الله دهلوی، متفکر بزرگ اسلامی شبه‌قاره هند که با افسوس شاهد از دست رفتن قدرت مسلمانان در هند و تسلط استعمار انگلیس بود، در تقویت جهادگران مکتب دیوبندی در کنار جهادگران عرب سلفی - وهابی تأثیرات قاطعی داشت. در سال 1853 شاه عبدالعزیز، فرزند شاه ولی‌الله دهلوی، فتوایی صادر و در آن شبه‌قاره هند را دارالحرب اعلام کرد. دلایل او برای مسلمانان کاملاً روشن و قابل فهم بود. هندوستان اشغال شده و قدرت مسلمانان در حال افول بود. پاسخ علمای دینی به وضعیت پیش‌آمده توسل به جهاد و بازگرداندن قدرت و موقعیت

مسلمانان بود. در سال 1979، افغانستان نیز به وسیله یک قدرت خارجی کافر اشغال شده بود و در واقع، دارالحرب جدیدی به حساب می‌آمد. علمای دینی جهاد را براساس آموزه‌های مکتب دیوبندی واجب می‌دانستند؛ همچنان که علمای وهابی چنین برداشتی داشتند و جوانان عرب را به جهاد در افغانستان تشویق می‌کردند. درست در همین جا دو مکتب جهادگر به یکدیگر رسیدند و همکاری آنها تا به امروز در قالب سازمان القاعده و طالبان افغانستان و پاکستان ادامه یافته است و این به رغم تحولات عمیقی است که در این چند دهه روی داده است. [7]

موضوع مهم دیگری که در توسعه و رشد سلفی‌گری در پاکستان، علاوه بر اشغال افغانستان به وسیله روس‌ها تأثیرگذار بوده، پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس جمهوری اسلامی ایران براساس آموزه‌های فقهی تشیع است. اگر این واقعیت تاریخی را در نظر بگیریم که سلفی‌گری و شیعه از همان آغاز نگاهی خصمانه به یکدیگر داشته‌اند، می‌توان پذیرفت پیروزی انقلاب اسلامی بر مبنای فلسفه تشیع با واکنش منفی بخش‌هایی از جهان عرب مواجه شود. علاوه بر این، انقلاب اسلامی ایران در عمل موجب رقابت‌های سیاسی در دنیای عرب شد و باعث احیای مراسم و شعائر می‌شد که از نظر وهابیت بدعت در دین به حساب می‌آمد؛ از جمله زیارت قبور ائمه، توسل و شفاعت از پیامبر و بزرگان دینی. از قضا همزمانی پیروزی انقلاب اسلامی در ایران با اشغال افغانستان خطر را آن‌گونه که جهادگران سلفی تصور می‌کردند، افزایش داد. نتیجه این وضعیت بروز فرقه‌گرایی در پاکستان بود که در قالب گروه‌هایی مانند سپاه صحابه و لشکر جنگوی بروز علنی یافت و آشکارا خود را در مقابل تشیع قرار داد.

یک نویسنده افغان در مقاله‌ای با عنوان «سلفی‌گری و تروریسم در افغانستان» این موضوع را مورد توجه قرار داده است: «با بروز انقلاب اسلامی ایران و صدور ارزش‌های شیعه‌گری از سوی ایران به کشورهای مجاور از طریق حمایت از اقلیت‌های شیعه و تشویق آنان و سنینان اخوانی - که طی سال‌های پرآشوب دهه‌های 60 و 70 سرکوب شده‌اند - به قیام علیه دولت‌هایی که از نظر ایران دوست محسوب نمی‌شدند از یک سو و اشغال افغانستان به وسیله نیروهای شوروی کمونیست از سوی دیگر، احیای حرکت‌های جهادگران سلفی را از طرف عربستان سعودی و سایر کشورهای عرب به عنوان مانعی در برابر نفوذ ایران و بازسازی چهره آنان به عنوان مبارزان علیه کافران کمونیست ضروری گردانید». [8]

روشن است که برداشت نویسنده افغان نمی‌تواند مورد قبول قرار گیرد. در ایران حمایت از اقلیت‌های شیعه در کشورهای سنی‌مذهب با برداشت این نویسنده افغان متفاوت است و حمایت معنوی به شمار می‌رود، نه صدور ارزش‌های شیعه آن‌گونه که وی برداشت کرده است؛ به ویژه آنکه انقلاب اسلامی ایران شعار بنیادین «وحدت اسلامی» را با جدیت بیشتری پیگیری می‌کند. با این حال، نظر آقای هیرید از این زاویه که ورود جدی سلفی‌گری دنیای عرب در جنگ و جهاد افغانستان، موجب رشد و توسعه این اندیشه در پاکستان شد، قابل تأمل است. وی در بخش دیگری از مقاله خود آغاز حضور جهادگران سلفی را در شکل منظم و نظامی آن در سال 1981 می‌داند؛ یعنی دوره‌ای که پیشاور، مرکز ایالت سرحد پاکستان، به مرکز ثقل حمایت از جهادگران تبدیل و دکتر شیخ‌عبدالله عزام از طرف دنیای عرب به عنوان مسئول هماهنگی جهادگران و کمک‌های اعراب مأمور شد. از نظر آقای هیرید، این آغاز حضور رسمی سلفی‌گری در پاکستان است. او می‌نویسد: «آغاز حضور نظامی مجاهدین سلفی عرب به سال 1981 برمی‌گردد و عامل آن دکتر شیخ‌عبدالله عزام (1989-1940) بود که به تأسیس مکتب الخدمات المجاهدین پرداخت. این جریان با حمایت مالی اعراب و سپس اسامه بن‌لادن (1984) و تغذیه فکری و نفری از سوی فرقه دیوبندی و الحیدیه در هند و حلقات مذهبی پاکستان، به ویژه حزب اسلام‌گرای سنتی جمعیت علمای اسلام مولانا فضل الرحمن و جماعت اسلامی قاضی

حسین احمد پاکستان به عنوان کارگزاران بومی سلفیت در شبه‌قاره ادامه یافت».[9] در اینجا این سؤال جدی مطرح می‌شود: آیا جریان‌های فکری و سیاسی اسلام‌گرا که در دوره جهاد افغانستان در پاکستان از رشدی چشمگیر و از حمایت مالی اعراب و حمایت‌های دولت پاکستان برخوردار شدند، واقعاً اندیشه سلفی را به لحاظ ذهنی پذیرفتند یا اینکه شباهت‌های دو مکتب سلفی و دیوبندی نوعی همکاری را تسهیل کرد؟ واقعیت آن است که پاسخی روشن و قانع‌کننده برای همگان نمی‌توان به دست داد. دست‌کم در دو مبحث زیر سلفی وهابی و مکتب دیوبندی از قبل دیدگاه‌های مشترک داشتند و براساس دیدگاه مشترک می‌توانستند در جهاد افغانستان همکاری نزدیک داشته باشند: اصل جهاد و امامت و ولایت.

اصل جهاد مورد قبول هر دو مکتب سلفی و دیوبندی بود. هر چند ممکن است در جزئیات و شرایط وجوب جهاد برداشت‌های متفاوت وجود داشته باشد، ولی در هر دو مکتب اصل جهاد هیچ‌گاه تعطیل نمی‌شود و این روند تا زمانی که علمای طراز اول در رأس قدرت سیاسی قرار گیرند و حکومتی اسلامی تشکیل دهند و مهم‌تر از آن تا محو کامل کفار یا مطیع شدن آنها به دست حکومت صالح اسلامی می‌تواند ادامه یابد. ظاهراً این آموزه دینی درباره ضرورت جهاد در مکتب تشیع نیز وجود دارد و از این جهت درباره اصل جهاد در تمامی فرقه‌های اسلامی وحدت نظر نسبی می‌توان سراغ گرفت و تفاوت‌ها تنها در شرایط وجوب جهاد و صلاحیت علما در اعلام آن است.

مبحث مهم دوم امامت و ولایت است که در شیعه یک اصل مهم و خدشه‌ناپذیر است، ولی در عالم تسنن با این شکل محل مناقشه تصور شده است. به نظر می‌رسد اعتقاد به اصل خلافت در شکل‌دهی قدرت سیاسی در جهان اسلام و برابر دانستن خلافت با امامت و ولایت، دو مکتب دیوبندی و سلفی را به لحاظ اندیشه سیاسی به هم نزدیک‌تر کرده است. اگر جهاد در افغانستان صرفاً بر بستر پذیرش اصل جهاد در اسلام حرکت می‌کرد، فضای بسیار مساعدی به دست می‌داد که همه مکاتب اسلامی حول محور جهاد به نوعی سازگاری برسند، ولی متأسفانه دخالت مسائل سیاسی و رقابت‌های قدرت‌های حاکم در کشورهای اسلامی چنین مجالی نمی‌داد و به همین دلیل، دو کانون حمایتی از جهاد افغانستان در تهران و پیشاور پاکستان شکل گرفت و به جای تقویت همگرایی مذهبی به واگرایی مذهبی دامن زد.

نقش عربستان سعودی در گسترش وهابیت در پاکستان

در هر حال، آنچه عملاً در پاکستان اتفاق افتاد، توسعه و گسترش نفوذ سلفی - وهابی بود که با سرمایه‌گذاری بسیار حساب‌شده و مؤثر عربستان سعودی در تقویت جهادگران عرب و افغان عملی می‌شد. صدها مدرسه دینی در کنار نظام آموزشی رسمی و دولتی پاکستان در ایالت‌های پشتون‌نشین سرحد و بلوچستان پاکستان احداث شدند و هزاران طلبه عمده‌تأ پشتون در این مدارس به تحصیل علوم دینی پرداختند. مهم‌تر اینکه این‌گونه مدارس از حمایت جدی ارتش پاکستان برخوردار شدند. از آنجا که هدف این مدارس تربیت جهادگر برای جهاد در افغانستان بود، با انتظارات دولت پاکستان برای نفوذ در افغانستان و آسیای مرکزی نیز همخوانی می‌یافت. بدین ترتیب، علمای مکتب دیوبندی آموزش ایدئولوژیک مدارس مذهبی پاکستان را برعهده گرفتند تا داوطلبان جهاد در افغانستان را آموزش دهند. آموزش نظامی طلاب جهادگر را آژانس اطلاعات مجرمانه ارتش پاکستان موسوم به آی‌اس‌آی تقبل کرد. حمایت تسلیحاتی مجاهدین را نیز دنیای غرب برعهده گرفت. گذشته از این، طلاب از سایر کشورهای اسلامی جذب مدارس مذهبی پاکستان شدند که بعداً هسته‌های اولیه سازمان‌های جهادگر را در کشورهای خود تشکیل دادند و اکنون تحت عنوان کلی تروریسم و سازمان القاعده طبقه‌بندی می‌شوند.

از طرف دیگر، پاکستان برای تربیت جهادگران در مدارس مذهبی تنها به افغانستان فکر نمی‌کرد و کشمیر تحت کنترل هندوستان را نیز در نظر داشت. جهادگران کشمیری نیز که بعدها با القاعده و طالبان افغانستان پیوند خوردند، نتیجه همین سیاست پاکستان بودند. بر این اساس، جریان متمایل به عربستان سعودی در قالب سلفی - وهابی در پاکستان اهداف متنوع‌تری یافت و دیگر صرفاً در قالب منافع ایدئولوژیک یا سیاسی عربستان سعودی قابل توضیح نبود. بدون شک، هدف اولیه و اصلی عربستان سعودی در تقویت جهاد افغانستان هم سیاسی و هم ایدئولوژیک بود. بدین معنا که توسعه مکتب سلفی - وهابی از طریق مدارس مذهبی مورد حمایت مالی یک هدف اساسی و بلندمدت است که عربستان به کمک درآمدهای نفتی آن را در سرتاسر جهان اسلام پیگیری می‌کند.

از آنجا که جهادگران عرب برای خود رسالتی قائل بودند، رفتار، گفتار و کردارشان زهدگرایانه و ایثارگرانه بود و به شدت بر همفکران پاکستانی و افغانی خود تأثیرگذار شدند. این گروه که اکنون در عنوان کلی «عرب - افغان» طبقه‌بندی شده‌اند، در سازمان القاعده به رهبری اسامه بن لادن و ایمن الظواهری جمع شده‌اند. نمونه بومی محصول این تفکر طالبان هستند که در افغانستان و پاکستان حضوری جدی یافته‌اند. البته پس از حادثه 11 سپتامبر 2001 و حمله آمریکا به افغانستان، طالبان از قدرت حذف شدند و به همراه عرب - افغان‌ها و سازمان القاعده در مناطق قبایلی پشتون پاکستان در امتداد مرزهای کوهستانی و صعب‌العبور پاکستان و افغانستان در وزیرستان شمالی و جنوبی پناه گرفتند. حقیقت آن است که طالبان در هر دو شکل پاکستانی و افغانستانی آن محصول مدارس مذهبی هستند که در پاکستان آموزه‌های جهادی مکتب دیوبندی را با آموزه‌های جهادی مکتب سلفی - وهابی پیوند دادند. همین پیوند در خارج سلفی - وهابی را در پاکستان پررنگ‌تر از دیوبندی نشان می‌دهد، ولی چنین برداشتی تمامی حقایق را روشن نمی‌سازد. مکتب دیوبندی در شبه‌قاره هند ریشه‌دارتر است و علمای دیوبندی در پاکستان برای خود هویتی تاریخی قائل‌اند و مایل نیستند وهابی لقب داده شوند. هرچند نمی‌توان انکار کرد که از حمایت و پول عربستان سعودی برخوردار بوده‌اند و رشد چشمگیر آنها بدون جهاد در افغانستان و ثروت اعراب امکان‌پذیر نبوده است. بر همین اساس، قابل تصور است که در پی تحولات منطقه‌ای و جهانی که دیگر تأکید بر امر جهاد مورد تأیید منابع اولیه تقویت‌کننده آن نیست و کاهش کمک‌های مالی عربستان، وهابیت و سلفی‌گری تنها از طریق جهادگران وابسته به القاعده در مناطق پشتون‌نشین پاکستان مطرح باشند و مدارس مذهبی به تدریج بتوانند خود را از زیر نفوذ سلفی وهابی‌ها خارج سازند و آموزه‌های مکتب دیوبندی وجه غالب را در پاکستان بیابد.

اهمیت چنین تحول احتمالی در پاکستان و افغانستان آن است که می‌تواند در دیدگاه‌های طالبان و القاعده تأثیرات قطعی بگذارد. بدین معنا که طالبان را در قالب گروهی محلی درآورد که اهداف محدودتر منطقه‌ای در پاکستان و افغانستان برای تأثیرگذاری فکری و شراکت در قدرت دارد و القاعده نیز همچنان به صورت سازمانی با گرایش جهانی عمل کند. اگر چنین تحولی حتی در آینده‌ای دور محقق شود، جدایی بین مکتب سلفی - وهابی و مکتب دیوبندی قوی‌تر خواهد بود و در آن صورت روشن خواهد شد که پیوند دیوبندی‌ها و سلفی‌ها در پاکستان حول محورهای مشترک و حرکتی حساب‌شده در یک مقطع زمانی مشخص و به منظور پیگیری جهاد در بخشی از دنیای اسلام بوده است که با خطر از ناحیه کفار روبه‌رو بوده و اکنون که شرایط تغییر کرده است، دو مکتب می‌توانند هویت جداگانه خود را حفظ کنند و در همان حال همکار یکدیگر باقی بمانند. در این برداشت به هر میزان که عربستان سعودی و اعراب ثروتمند از کمک‌های مالی خود به مدارس بکاهند، گرایش وهابیت تضعیف و گرایش دیوبندی تقویت خواهد

شد.

جدا از این مطلب، موقعیت القاعده و طالبان در مناطق قبایلی هم می‌تواند بر روند سلفی - وهابی در پاکستان مؤثر باشد. اگر طالبان به هر دلیلی و تحت هر شرایطی در روند آشتی ملی در افغانستان مجالی برای مشارکت بیابند، بیشتر در قالب جریان محلی قابلیت جنگیدن خواهند یافت و با القاعده که گرایش جهانی دارد تفاوت پیدا خواهند کرد. به عبارت روشن‌تر، طالبان که محور اندیشه دیوبندی - سلفی کنونی تصور شده‌اند، هم‌زمان با فاصله گرفتن از القاعده به لحاظ فکری نیز به مکتب دیوبندی روی خواهند آورد. این برداشت بدین معناست که طالبان نزدیک‌ترین گروه فکری با خاستگاه دیوبندی متأثر از سلفی - وهابی در نظر گرفته شوند و گروه احزاب مذهبی رسمی در پاکستان مانند جمعیت علمای اسلام و جماعت اسلامی را نمی‌توان در کلیتشان سلفی - وهابی در نظر گرفت؛ هر چند این تردید از همان آغاز شکل‌گیری مکتب دیوبند در شبه‌قاره هند وجود داشته است که دیوبندی‌ها، سلفی‌مسلمانان، عینی‌ترین نمونه تاریخی، شکل‌گیری مکتب بریلوی به وسیله احمد رضا خان بریلوی است که در واقع، در اعتراض به مکتب دیوبندی و به تصور سلفی - وهابی بودن آن به وجود آمده است. از این رو می‌توان گفت تصور گرایش وهابی در میان پیروان مکتب دیوبندی تازگی ندارد و به همان سال‌های اولیه شکل‌گیری آن بازمی‌گردد. قضاوت آقای حافظ‌نیا در این باره گویاست: «مکتب بریلوی در اواخر قرن 19 تشکیل شد. هدف از آن روشن‌گری بین مسلمانان و تبلیغ علیه مکتب دیوبندی بود که از نظر احمد رضا خان، بنیان‌گذار مکتب بریلوی، گرایش به وهابیت پیدا کرده بود».[10]

این برداشت وجود دارد که اکثریت جمعیت پاکستان پیرو مکتب بریلوی باشند؛ به ویژه در ایالت پنجاب که بیش از نیمی از جمعیت پاکستان را شامل می‌شود، مکتب بریلوی از نفوذ بیشتری برخوردار است و با ویژگی‌های قومی و سنت‌های پنجابی‌ها هم‌خوانی بیشتری دارد. در حالی که مکتب دیوبندی در میان پشتون‌ها و بلوچ‌های پاکستان هواخواهان جدی‌تری یافته، زیرا با ذهنیت سنتی - قومی‌شان سازگارتر است. گفتنی است مکتب بریلوی در میان مکاتب فکری و مذهبی موجود در پاکستان به تفکر شیعی نزدیک‌تر است؛ هرچند به نظر می‌رسد تأثیرگذاری مکتب دیوبندی بیشتر باشد. علت احتمالی آن است که تفکر بریلوی بیشتر کلی عمل کرده، ولی تفکر دیوبندی گرایش قوی‌تری به نفوذ در خارج از پاکستان از خود بروز داده است. بنابراین اگر از چنین نگاهی به حضور گرایش سلفی - وهابی در پاکستان توجه شود، دست‌کم در بیش از نیمی از جمعیت 165 میلیون نفری پاکستان که بریلوی‌ها باشند، نفوذ ندارد. تنها گروهی که دیگران تصور می‌کنند سلفی - وهابی است و به لحاظ ذهنی وهابیت را پذیرفته، گروه کوچک «اهل حدیث» در پاکستان است که به درستی روشن نیست خود آنها تلقی وهابی بودن خود را همان‌گونه که دیگران تصور می‌کنند، پذیرفته باشند.

اما حتی اگر وهابی بودن اهل حدیث را بدون چون و چرا بپذیریم، این گروه در پاکستان اقلیتی کوچک به شمار می‌رود که قدرت تأثیرگذاری در سطح مکاتب دیگر به ویژه دیوبندی را ندارد. در نگاهی واقع‌بینانه‌تر می‌توان گفت مکاتب فکری متأثر از وهابیت و سلفی‌گری در پاکستان وجود دارند، ولی به سختی می‌توان آنها را وهابی - سلفی تمام‌عیار دانست. شاید بتوان با اندکی تسامح قضاوت یک محقق افغان را که موضوع تأثیرگذاری وهابیت را در میان جریان‌های جهادی افغانستان مورد بحث قرار داده است، پذیرفت و آن را تا حدی شبیه وضعیتی ارزیابی کرد که وهابیت سلفی‌گری در پاکستان دارد؛ زیرا سلفی‌گری در پاکستان و افغانستان در شکل مطرح کنونی‌اش در ارتباط با امر جهاد علیه روس‌ها در افغانستان شکل گرفته است. این محقق افغان می‌نویسد: «هرچند وهابیت به طور رسمی در افغانستان پیروان معروف و مشخصی ندارد، در میان برادران اهل سنت نحله‌های فکری متأثر از تعالیم وهابیت وجود دارد. وهابیت در جامعه

افغانستان نه دارای ریشه‌های تاریخی و اجتماعی است و نه در میان توده‌های مردم پیروانی دارد. وهابیت در افغانستان معلول تلاش‌ها و فعالیت‌های برخی عوامل خارجی به ویژه عربستان سعودی است که با استفاده از فرصت دوره اشغال افغانستان با هدف سهم‌گیری از جهاد مقدس افغانستان علیه اشغالگران کمونیست وارد افغانستان شدند و با تأسیس مراکز آموزشی خود در شهرها و روستاهای سنی‌نشین کشور به آموزش فرزندان مسلمان پرداختند. هرچند اساس وهابیت در ستیز جدی با تشیع است، تعارضات شدید آنان با اسلام اهل سنت را نیز نباید نادیده گرفت».[11]

چنان که بپذیریم موضوع نفوذ وهابیت - سلفی‌گری در افغانستان و پاکستان در شرایط یکسانی امکان‌پذیر بوده است، برداشت مشابهی در وضعیت کنونی در هر دو کشور می‌توان در نظر گرفت. اگر وهابیت در افغانستان ریشه‌دار نیست، به طور طبیعی در پاکستان نیز نمی‌تواند به اندازه دیوبندیسم عمق لازم را داشته باشد. بحث نفوذ تحت شرایط تاریخی و سیاسی خاص که قابل دوام نیست، با نفوذ ایدئولوژی متفاوت است؛ به ویژه آنکه تفکر سلفی - وهابی که در قالب سازمان القاعده شناسایی شده است اکنون حوزه قدرت سیاسی را در خود عربستان سعودی نیز تهدید می‌کند؛ هم‌چنان که سایر کشورهای عرب که روزگاری حامی آن بوده‌اند، اکنون تلقی‌شان از تفکر جهادی - القاعده تروریستی است که قصد دارد جهت جهاد را از کفار به طرف همکاران کفار در قالب حکومت‌های کنونی تغییر دهد.

بنابراین، آنچه در کشورهای عرب و پاکستان می‌گذرد، در آینده نفوذ تفکر سلفی - وهابی در پاکستان دست‌کم در شکل افراطی جهادی تکفیری سازمان القاعده‌ای آن تأثیرات منفی خواهد داشت و انتظار گسترش نفوذ آن وجود ندارد؛ هم‌چنان که انتظار رشد طالبان در سطحی که بتوانند افغانستان را مجدداً به طور کامل تصاحب کنند، کاهش چشمگیری یافته است و بیشتر در قالب نوعی شراکت در قدرت و تعدیل مواضع قابل تصور است. هرچند هرازگاهی در پاکستان بحث طالبانیزه شدن احتمالی قدرت و بروز نوعی انقلاب اسلامی بر مبنای آموزه‌های ترکیبی دیوبندی و سلفی - وهابی مطرح می‌شود، ولی بیشتر جنبه تبلیغاتی دارد و با هدف تسهیل شرایط حفظ قدرت موجود و جلب حمایت خارجی در پاکستان عنوان می‌شود. در واقع، دشوار می‌توان پذیرفت که پاکستان در آستانه چنین تحولی بنیادین قرار گرفته باشد که جهت‌گیری‌های سیاسی کلی‌اش را دگرگون کند.

از طرف دیگر، اگر تفکر سلفی - وهابی را در دو شکل رسمی - دولتی مورد نظر عربستان سعودی و سلفی - وهابی جهادگر که تفکر غالب در سازمان القاعده است در نظر بگیریم، احتمال می‌رود شکل رسمی و دولتی آن تحت شرایط خاص منطقه‌ای و جهانی به اعتدال بیشتر گرایش یابد. این تفکر می‌تواند به قدرت از زاویه حفظ آن برای سلطنت عربستان سعودی نگاه کند و به جای مقابله، با اندیشه سیاسی غالب جهانی که تحت عنوان کلی «دموکراسی لیبرال» مورد حمایت غرب مد نظر است، کنار بیاید. ولی تفکر وهابی - سلفی جهادگر القاعده‌ای نمی‌تواند با غرب کنار بیاید. از این رو، قابل تصور است که وهابی - سلفی ملایم‌تری که از سوی عربستان سعودی حمایت می‌شود، در پاکستان نیز در قالب ادامه حمایت مالی از مدارس مذهبی تداوم یابد. اما سلفی - وهابی نمونه جهادگر القاعده‌ای آن هم‌چنان در تضاد ایدئولوژیک با دموکراسی لیبرال با ادعای جهانی شدن باقی می‌ماند و پیروان جهادگر خاص خود را در پاکستان و در میان قبایل پشتون خواهد داشت.

تجربه جهان اسلام در برخورد با غرب

تجربه تاریخی دنیای اسلام با نوع نگاهش به فرهنگ‌ها و تمدن‌های مهاجم، هر دو روند را به نمایش می‌گذارد. دست‌کم در شبه‌قاره هند که مکاتب فکری جهادگر و اصلاح‌طلب در قالب

دیوبندیسم و قادیانیسم در واکنش به برتری غرب شکل گرفتند، دو واکنش متفاوت قابل شناسایی است. جدا از اینکه کدام شیوه تفکر در شبه‌قاره هند برای خود حقانیت بیشتری قائل است و قدرت تأثیرگذاری آن چقدر است، این واقعیت قابل تأمل وجود دارد که مسلمانان هند دو واکنش متضاد از خود بروز داده‌اند. گرایشی که در اندیشه بازسازی قدرت مسلمانان و مقابله با استعمار انگلیس به آموزه دینی جهاد بازگشت و دیوبندیسم را بنیان نهاد. بنیان‌گذاران این اندیشه مولانا ناتاتوری و مولانا کنگوزی بودند. در مقابل، اندیشه دوم، راه نجات را در همکاری کامل با قدرت استعمارگر یافت و به مسلمانان توصیه کرد که علوم جدید را از قدرت استعماری فراگیرند و واقعیت‌ها را بپذیرند. سرآمدخان مبلغ و نماینده همین تفکر بود. قادیانیسم یا فرقه احمدیه امروز پاکستان ادامه همین طرز برداشت مصالحه‌جویانه با قدرت غالب غربی است. اما این تفکر مورد توجه اکثریت مسلمانان که بعداً پاکستان را به وجود آوردند، قرار نگرفت و امروزه علمای دیوبندی پیروان احمدیه را خارج از دین اسلام می‌دانند. در نگاهی واقع‌بینانه به این تجربه تاریخی، وضعیت در خاورمیانه چندان متفاوت از هند نیست. اگر بپذیریم که سلفی و دیوبندیسم هر دو براساس ضرورت پاسخ به فرهنگ و اندیشه مهاجم غربی بر جهان اسلام شکل گرفته‌اند، آن‌گاه قابل درک است که وهابیت - سلفی که بعد از حادثه 11 سپتامبر به طور مستقیم با اهداف دگرگون‌کننده دنیای غرب روبه‌رو شده است، در دو جهت پذیرش تدریجی در قالب میانه‌روی متأثر از منافع قدرت خاندان سلطنت در عربستان سعودی و انکار کامل و مقابله با آن در قالب القاعده حرکت کند. در این نگاه، کل صاحبان قدرت در کشورهای عرب مصلحت و منافع خود را در تقویت تفکری از سلفی - وهابی می‌بینند که بیشتر گرایش مصالحه‌جویانه و کمتر خصمانه در مقابل غرب دارد. البته تحقق چنین امری به سادگی ممکن نیست و گذشت زمان بیشتری می‌طلبد. اما یک موضوع کاملاً روشن است که از نگاه جهادگر سلفی، حکام عرب همکار دشمن تلقی خواهند شد و مقابله با آنها بخشی از جهاد و رهایی از تسلط کفار به حساب خواهد آمد.

چنین تحولی در پاکستان به دلایلی متفاوت‌تر از دنیای عرب، سریع‌تر اتفاق افتاده و نظام حاکم را در مقابل تفکر جهادی دیوبندی - سلفی قرار داده است؛ به طوری که صف‌بندی‌های ایدئولوژیک بین دولت و تفکر وفادار به دموکراسی لیبرال به رغم مخالفت‌های درونی‌شان در مقابل تفکر جهادی شکل گرفته است. اما این موضوع بیش از آنکه براساس منافع ملی شکل گرفته باشد، ناشی از واقعیت خارجی و اهداف دنیای غرب و در رأس آن امریکا است. با این حال، تردیدی نیست که تفکر جهادی ناشی از مکتب دیوبندی متأثر از سلفی - وهابی اکنون در مقابل تفکر مصالحه‌جویانه در قالب احزاب سکولار و دولت نظامی پاکستان قرار گرفته است. این رویارویی را در شکل خونین آن در حادثه مسجد لعل و آنچه در مناطق قبایلی وزیرستان شمالی و جنوبی می‌گذرد، به روشنی می‌توان ردیابی کرد. از قضا رویارویی این دو برداشت در پاکستان هم‌خوانی‌هایی با نمونه تاریخی آن در شبه‌قاره هند دارد و بسیار بیشتر شبیه به اتفاقی است که در کل جهان اسلام در دو قرن گذشته در برخورد دنیای اسلام و دنیای غرب در جریان بوده است. عزیز نوری در مقاله‌ای با عنوان «خاورمیانه، گذرگاه حادثه» به این موضوع اشاره کرده است: «در قرن‌های 19 و 20 به دنبال تحولات ایجادشده در غرب، اندیشه‌های سیاسی در اسلام دچار تغییر و تحولات زیادی شد که اصلی‌ترین برخورد جهان اسلام و غرب بود. به دنبال گسترش نفوذ غرب در کشورهای اسلامی و به چالش کشیده شدن نظم اجتماعی و سیاسی سنتی، نگرش به سیاست و تمدن غرب در میان اندیشمندان و سیاست‌مداران اسلامی متفاوت بوده است. فروپاشی عثمانی به عنوان نماد دولت اسلامی و سپس گسترش اندیشه‌های ناسیونالیستی - لیبرالی و مارکسیستی به همراه تصرف اراضی سرزمین‌های

اسلامی زمینه را برای یک رویارویی جدی میان اسلام و غرب هموار کرد». [12] اگر چنین نگاهی را در بسترهای واقعی شرایط امروز دنیای اسلام در نظر بگیریم، قابل تصور است که دنیای اسلام در کلیت آن و پاکستان به طور اخص در دو مسیر امکان تحول یابند. بدین معنا که اندیشه‌های جهادگر کاملاً در مقابل غرب قرار گیرند و به جهاد ادامه دهند. عینی‌ترین نمونه، تفکر طالبان - القاعده‌ای است که نقطه تقاطع تفکر جهادگر سلفی - دیوبندی است و اکنون در مرزهای پاکستان و افغانستان در مناطق قبایلی پاکستان به مقاومت ادامه می‌دهد. در مقابل، اندیشه‌ای که تحت عنوان کلی اسلام میانه‌رو توصیف می‌شود، به تدریج مواضع تعدیل‌شده‌ای می‌یابد و سعی می‌کند از طریق ساز و کارهای دموکراتیک و انتخابات به قدرت دست یابد یا دست‌کم در قدرت سیاسی شرکت فعال بیابد. در چنین شرایطی، احزاب اسلامی شامل جماعت اسلامی و جمعیت علمای اسلام که قبل از دین حامی جهاد و تفکر سلفی جهادگر در ارتباط با جهاد افغانستان بوده‌اند، احتمالاً متحول خواهند شد و از تفکر جهادی - القاعده‌ای فاصله خواهند گرفت و اسلام میانه‌رویی مانند اخوانی‌ها در مصر و اردن از خود بروز خواهند داد. اما تردیدی نیست که اسلام میانه‌رو که غرب به دنبال آن است که تمدن لیبرال و متمایل سکولار را جذب کند، مد نظر این‌گونه احزاب اسلامی نیست؛ یعنی آنها تنها از زهر تضادها خواهند کاست، ولی تسلیم کامل نخواهند شد.

در هر حال، قابل تصور است که بنیادگرایی اسلامی در پاکستان طبق نمونه عربی آن و تحت تأثیر آن، به هر دو گرایش میانه‌رو و سلفی - دیوبندی جهادگر تمایل داشته باشد. تفکر جهادگر سلفی - دیوبندی در طالبان القاعده و عمدتاً در میان قبایل پشتون و بلوچ پاکستان قادر به ادامه حیات خواهد بود. از این رو می‌توان گفت در آینده‌ای قابل پیش‌بینی بنیادگرایی در عالم اهل سنت بیشتر با القاعده و طالبان شناسایی شود. القاعده با گرایش‌های سلفی‌گرایانه و در هر نوع تفکر مدرن، رادیکال‌ترین جنبش اسلامی مدرن به حساب می‌آید که در عمل می‌تواند در مقابل غرب دست به مقاومت خونین بزند. در عین حال، واقعیت مهمی که نباید نادیده گرفت این است که دنیای غرب از برتری تکنولوژیک، امکانات مادی و اقتصادی و قدرت سیاسی و تبلیغاتی‌اش بهره خواهد گرفت تا تضاد خود را با اسلام رادیکال مهاجم القاعده‌ای - سلفی - دیوبندی نه تنها در پاکستان و افغانستان، بلکه در کل جهان اسلام به تضاد مذهبی در درون دنیای اسلام تبدیل سازد. تجربه عراق که جنبه فرقه‌گرایانه قدرتمندی یافته است، احتمالاً قابل تکرار در سایر کشورهای اسلامی خواهد بود. اما مشکل غرب از این طریق حل نمی‌شود، بلکه هدف کلی‌تر رویارویی میانه‌روها و رادیکال‌های بنیادگرا در دنیای اسلام است که دست‌کم در پاکستان به سادگی امکان تحقق ندارد. اسلام میانه‌رو در پاکستان می‌تواند با قدرت کنار آید، ولی در شرایط کنونی نمی‌تواند رویاروی تفکر جهادگر سلفی - دیوبندی قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

تفکر سلفی - وهابی تفکری اصالتاً عربی است که در سایه تفاهم سلطنت آل سعود و علمای سنت‌گرای وهابی شکل گرفت و بر اثر امکانات مالی ناشی از منابع نفتی عربستان سعودی، دنیای اهل سنت در کشورهای اسلامی را تا حدی تحت تأثیر قرار داد. اما این برداشت که در کشوری مثل پاکستان حنفی‌مذهب تفکر سلفی - وهابی به لحاظ ذهنی پذیرفتنی باشد، تمام واقعیت‌ها را انعکاس نمی‌دهد. مکتب دیوبندی در پاکستان وجه غالب را دارد. اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ اتحاد شوروی سابق و شکل‌گیری جهاد، باعث شد که جهادگران عرب سلفی - وهابی با حمایت دنیای عرب در کنار مجاهدین افغان وارد جهاد شوند. پیشاور پاکستان مرکز تجمع جهادگران عرب سلفی - وهابی شد. مدارس مذهبی زیادی با حمایت مالی اعراب برای تربیت جهادگران به وجود آمدند که محصول نهایی آنها طالبان بود که تجربه ناموفقی از

قدرت در افغانستان از خود به نمایش گذاشت. تفکر طالبانی در پاکستان وجود دارد و این تفکر در شکل جهادی آن با سازمان القاعده یا تفکر جهادگر سلفی پیوند خورده است، اما این پیوند مکتبی نیست، بلکه در راستای هدف واحد همکاری مؤثر براساس مشترکات فکری عمده‌تاً حول محور جهاد متمرکز است. تفکر طالبانی در پاکستان براساس آموزه‌های مکتب دیوبندی است که در تمامی جنبه‌های آن سلفی تلقی نمی‌شود.

در همان حال، اصل جهاد و توجیه شرعی آن در هر دو مکتب سلفی و دیوبندی مورد توجه است و همین امر به این برداشت کمک کرده که تفکر سلفی در پاکستان و افغانستان صاحب نفوذ است. در این واقعیت که بخش‌هایی از جامعه قبایلی در پاکستان در حمایت از جهاد در کنار طالبان و القاعده قرار گرفته‌اند، جای بحث وجود ندارد. اما آیا می‌توان این نوع همکاری‌ها را نشانه پذیرش تفکر سلفی ارزیابی کرد؟ گمان می‌رود تأثیرپذیری‌ها محدودتر از آن است که در خارج تصور شده است. تفکر دیوبندی همچنان از قدرت در اهل سنت پاکستان برخوردار است و با تغییر شرایط بعد از حادثه 11 سپتامبر و پایان یافتن قطعی همکاری دنیای غرب، دنیای عرب و تفکر جهادگر القاعده‌ای - طالبانی به نظر می‌رسد تفکر جهادگر مکتب دیوبندی عمده‌تاً به طرف محلی شدن در پاکستان و افغانستان متمایل شود، ولی تفکر القاعده‌ای جهادگر خود را نماینده تفکر اسلامی در مقابل غرب احساس می‌کند و به صورت تفکر جهان اسلام در مقابله با تمدن مادی غرب قرار می‌گیرد. در پی چنین تحولی قابل تصور خواهد بود که مکتب دیوبندی وجه غالب را در پاکستان بیابد و حس همدردی خود را با تفکر جهادگر سلفی القاعده‌ای حفظ کند، ولی تحت تأثیر و نفوذ گذشته آن قرار نداشته باشد و به تدریج تلاش کند هویت تاریخی جداگانه‌اش را پررنگ‌تر به نمایش بگذارد.

در عین حال، تفکر بنیادگرایانه اسلامی در پاکستان همچون نمونه دیگر آن در دنیای اسلام تقسیم‌بندی‌های درونی روشن‌تری خواهد یافت. بدین معنا که بخشی از آن در قالب میانه‌روی با قدرت مورد حمایت غرب کنار خواهد آمد و از موضع متعادل‌تری از طریق ساز و کارهای دموکراتیک تلاش خواهد کرد به قدرت دست یابد یا شریک قدرت شود، ولی بخش جهادگر آن تحت تأثیر مکتب دیوبندی و سلفی به جهاد با غرب و امریکا در افغانستان ادامه خواهد داد و در داخل پاکستان در قالب تفکر طالبانی از حمایت بخش‌هایی از جامعه برخوردار خواهد شد. با این تفاوت که طالبان محلی خواهد شد و القاعده جهانی عمل خواهد کرد. چنین تحولی به لحاظ تفکر در کل جهان اسلام قابل انتظار است و این امر جدیدی نیز نخواهد بود و تجربه تاریخی دنیای اسلام در مقابل تهاجم سیاسی - نظامی و فرهنگی دنیای غرب را در کلیت تاریخی آن به نمایش خواهد گذاشت.

آنچه در پاکستان طی چند دهه گذشته در جریان بوده، باعث نفوذ تفکر سلفی جهادگر شده است و با توجه به تحولات منطقه‌ای و جهانی که در شرایط کنونی در جریان است، می‌توان گفت به تدریج از نفوذ تفکر سلفی جهادگر کاسته می‌شود و سلفی رسمی‌تر مورد حمایت عربستان سعودی در شکل میانه‌روتر امکان طرح می‌یابد. این نوع تفکر به دلیل محتوای مصالحه‌جویانه آن می‌تواند بخش میانه‌رو را در پاکستان به عنوان متحد طبیعی انتخاب کند؛ همچنان که قابل تصور است تفکر طالبانی - دیوبندی جهادگر با القاعده سلفی مواضع یکسانی را پیگیری کند. اما در هر دو حالت سلفی‌گری وهابی در پاکستان در مقایسه با مکتب دیوبندی ریشه‌دار به نظر نمی‌رسد و با تحول در شرایط، مکتب دیوبندی به طرف مرزبندی‌هایش با تفکر سلفی گرایش بیشتری خواهد یافت. از این رو می‌توان گفت به هر میزان تفکر جهادی در پاکستان و افغانستان تحت فشار قرار گیرد، فاصله‌ها بین مکتب دیوبندی و مکتب سلفی روشن‌تر خواهد شد. هرچند گروه‌هایی مانند اهل حدیث در ابعاد محدودتری هم چنان می‌توانند

نماینده گرایش سلفی - وهابی در پاکستان باشند.

پی‌نوشت‌ها

- [1] «اهداف سلفی‌ها، برپایی دولت خلافت بر ویرانه‌های فعلی»، خبرگزاری مهر به آدرس www.mehrnews.com
- [2] همایون همتی، نقد و تحلیلی پیرامون وهابیگری، تهران: مرکز نشر تبلیغات اسلامی، 1367، ص 55.
- [3] روزنامه شرق، 1386/5/10.
- [4] لوموند دیپلماتیک، ژانویه 2007 به آدرس <http://ir.mondediplo.com>
- [5] «طالبان از ظهور تا سقوط» به آدرس www.esalat.org
- [6] . پاکستان جولانگاه ژنرال‌های ارتش، نخبگان سیاسی و حزبی» به آدرس www.paymanemeli.com
- [7] «طالبان از ظهور تا سقوط»، پیشین.
- [8] . «سلفی‌گری و تروریسم در افغانستان»، به آدرس www.ariaya.com
- [9] . همان.
- [10] . محمدرضا حافظ‌نیا، وضعیت ژئوپولیتیک پنجاب در پاکستان، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، 1379، ص 166.
- [11] عبدالقیوم سجادی، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان: هویت مذهب و حکومت، قم: بوستان کتاب، 1380، ص 93.
- [12] . خاورمیانه گذرگاه حادثه»، به آدرس www.mazari.net